

• دریافت ۸۹/۹/۷

• تأیید ۹۰/۳/۳۱

سره‌گرایی در تاریخ ادب فارسی

علی‌اکبر عطرفی*

منیژه افرازنده**

چکیده

مدتی است لفظ سره‌گرایی در زبان فارسی به کار می‌رود، اما مفهوم دقیق این واژه بر همگان مشخص نیست. این مسأله‌ی زبانی که با بسیاری از مسائل دیگر، همچون ملیت، تاریخ ادبیات، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... پیوندی نزدیک دارد؛ در تاریخ زبان همه‌ی ملت‌ها وجود داشته است. در ایران، این پدیده، واکنشی بود در برابر نثر مصنوع و پرتکلف منشیانه که بعدها با آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های ناسیونالیستی آلمانی شدت یافت. در سال ۱۳۱۲ ش. پس از فرمان رضاشاه در خصوص اصلاح خط و زبان فارسی انگیزه‌ی طرفداران اصلاح برای تغییر و ترویج سره‌گرایی، دوچندان شد. در این مقاله، پس از بیان تاریخچه‌ی مختصر درباره‌ی سره‌نویسی، به شرح احوال و دیدگاه‌های برخی از سره‌گرایان پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها:

سره‌گرایی، سره‌نویسی، اندیشه‌های ناسیونالیستی، دساتیر، سره‌گرایی افراطی، نقد.

Email: atrafi@atu.ac.ir

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

Email: manizheh.afrazandeh@yahoo.com

مقدمه

سره‌گرایی (purism) مسأله‌ای است زبانی که با مسائل بسیاری از جمله ملیت، تاریخ ادبیات، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... پیوندی نزدیک دارد. اندیشهٔ سره‌گرایی همواره در تاریخ همهٔ اقوام وجود داشته است؛ از این‌رو، پدیده‌ای نو به شمار نمی‌رود. با این حال در برهه‌ای از تاریخ جهان، به ویژه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، این پدیده، نمود بیشتری یافته است.

بیشتر محققان بر این عقیده‌اند که سره‌گرایی در معنای امروزی، پدیده‌ای است که همچون دیگر پدیده‌های معاصر، اروپائیان، آغازگر و محرک اصلی‌اش بوده‌اند. آلمانیها با توجه به اندیشه‌های ناسیونالیستی‌شان نخستین ملتی‌اند که به صورت جدی در زمینهٔ سره‌گرایی به مطالعه پرداخته‌اند. بعدها سایر ملت‌ها هم به پیروی از ایشان و به نوعی در پاسخ به آنان و نیز دفاع از ملیت خود به سره‌گرایی روی آورده‌اند. واژهٔ سره‌گرایی در ایران از سدهٔ سیزدهم هجری به بعد رواج یافت و با بروز جنگ جهانی اول و نفوذ اندیشه‌های ناسیونالیستی آلمانیها به کشورمان به اوج خود رسید.

الف - پیشینهٔ تاریخی و اجتماعی جریان سره‌گرایی در ایران

زبان فارسی دری از آغاز جانشینی زبان پهلوی، تا سده‌های چهارم و پنجم هجری، آکنده از واژه‌ها و عبارتهای ناب فارسی است، اما پس از آن رفته‌رفته لغات عربی جای واژگان فارسی را می‌گیرند و نثر ساده و دلنشین فارسی را به تصنع و مغلق‌گویی می‌کشانند. این روند با فراز و فرودهایی ادامه می‌یابد، تا اینکه از سدهٔ سیزدهم هجری، حرکتی در ایران آغاز می‌شود که پالایش زبان فارسی را از واژگان بیگانه، به‌ویژه عربی، تجویز می‌کند. «این حرکت، از زمان پادشاهی ناصرالدین شاه آغاز شد، و پس از چندی به صورت جنبشی درآمد که تا حدی بر آگاهیهای تاریخی و تعصب ملی استوار بود.» (اصیل ۱۳۷۶: ۸۱۵) سره‌نویسی در حقیقت واکنشی بود در برابر نثر مصنوع و پرتکلف آن روزگار. در این دوره برخی از نویسندگان ایرانی که اندیشهٔ ساده‌نویسی را در سر می‌پروراندند، به فکر پالودن زبان فارسی از واژگان بیگانه افتادند.

پس از اینکه خاورشناسان، اطلاعاتی دربارهٔ تاریخ، فرهنگ و ادب ایران به دست دادند و نیز ترجمه‌هایی که از آثار تاریخ‌نگاران یونانی و رومی که نمایانگر بخشی از تاریخ فراموش شده ایران بود، صورت گرفت؛ عده‌ای از ایرانیان به تاریخ، فرهنگ و زبان ملی خود دل بستند. انقلاب

مشروطه نیز بر شدت یافتن این‌گونه احساسات در میان ایرانیان، به ویژه روشنفکران، مؤثر افتاد. اما فقط چند سال از انقلاب مشروطه در ایران گذشته بود که جنگ جهانی اول در گرفت. با آغاز این جنگ، سرزمین ایران از همه‌سو به محاصره بیگانگان درآمد؛ روسها از شمال، عثمانیها از غرب، و انگلیسیها از جنوب و شرق، به ایران نفوذ کردند. پیامد مستقیم چنین وضعیتی، بی‌سروسامانی کشور بود که به عزل و نصبهای فراوان در کابینه دولت انجامید. اما وقتی جنگ جهانی اول به پایان رسید، اقوام ایرانی که از وضع فلاکت‌بار کشور به ستوه آمده بودند با انگیزه‌های گوناگون، اما شعاری یکسان (وطن خواهی)، فریاد استقلال و تشکیل حکومت مستقل سر دادند؛ شورشهای خوزستان، گیلان، کردستان، لرستان، آذربایجان، خراسان، بلوچستان و... از نتایج آن بود. آنچه در این وضع بحرانی بیش‌ازپیش برای میهن‌پرستان ایرانی اهمیت داشت، تلاش همه‌جانبه آنان به منظور جلوگیری از تجزیه احتمالی کشور بود.

در این شرایط، به یک‌باره، اندیشه آزادی خواهان و وطن‌پرستان ایرانی برای آزادی و استقلال ایران از راه مشروطیت، نقش بر آب شد. ولی از آنجا که هدف مشترک همه ایرانیان، تبدیل ایران به کشوری آزاد و مستقل بوده است؛ آنان گمان می‌کرده‌اند که با اندیشه‌های ملی‌گرایانه، زودتر به چنین آرمانی دست خواهند یافت.

احتمالاً ایرانیان این طرز فکر را از اندیشه ناسیونالیستی آلمانیها گرفته بودند و جنگ جهانی، سبب ورود این اندیشه به کشورهای مختلف، از جمله ایران شده بود. (داوری اردکانی ۱۳۸۶: ۷۳۷) این فکر، در ایران با آشنایی بیش‌ازپیش ایرانیان با هویت ایرانی نمود یافت. نخست، ایرانیان به یاد تاریخ گذشته ایران افتاده بودند. به همین سبب، تاریخ‌نگاران ایرانی کوشیدند دوباره شکوه ایران باستان را احیا کنند؛ کسانی چون مشیرالدوله پیرنیا، میرزا آقاخان کرمانی، ابراهیم پورداود، و عباس اقبال به روشن ساختن تاریخ گذشته ایران پرداختند. این امر موجب بازیابی غرور ملی ایرانیان شد.

در این دوران، ایران با ورود اندیشه‌ها و دانشهای اروپایی روبرو شد و به سبب کمبود واژه در برابر مفاهیم نو، مجبور به پذیرش واژگان غیرفارسی شد؛ ضمن اینکه بسیاری از واژه‌های عربی نیز از سالها پیش، وارد زبان فارسی شده بودند. این مسائل عده‌ای را به فکر انداخت که زبان فارسی را از واژگان غیرفارسی به‌ویژه عربی پاک کنند. این روند، بعدها سره‌گرایی نامیده شد.

پیش‌تر، تلاشهای خستگی‌ناپذیر نویسندگانی مانند قائم مقام فراهانی و امیر نظام گروسی تاحدودی به جریان ساده‌نویسی در زبان فارسی کمک کرده بود. اما بسامد بالای واژگان عربی،

و هجوم مفاهیم غربی، اندیشه پالایش و توانمندسازی زبان فارسی را تقویت می‌کرد. یغمای جندقی، شاهزاده جلال‌الدین میرزا، میرزا رضاخان افشار بکشلو، و میرزا آقاخان کرمانی از نخستین کوشندگان اصلاح زبان فارسی بودند. البته تلاش برای واژه‌سازی و استفاده از واژگان فارسی ناب گذشته، تنها محدود به این دوره نبوده بلکه در سده دهم فرقه‌ای به عنوان «آذرکیوانیان» نیز به این کار دست زده بودند که ادعا می‌کردند زبانشان، زبان باستانی است و عنوان زبان دساتیری بعدها به این زبان اختصاص یافت.

الف - ۱- دساتیر چیست و چگونه؟

به پندار خود آذرکیوانیان، دساتیر یک کتاب آسمانی است که از طریق وحی به پیامبران نام برده در آن (کیومرث، سیامک، هوشنگ، جمشید، فریدون و...) نازل شده است. (مجتبایی ۱۳۶۹: ۲۴۹) متن اصلی آن به زبانی ناشناخته و به احتمال قوی ساختگی نوشته شده است. اما در زیر هر سطر از این زبان ناشناخته، ترجمه فارسی آن آمده است. البته علاوه بر ترجمه نصّ قطعاً، گاهی شرح و تفسیری نیز از سوی مترجم - که آذر کیوانیان او را ساسان پنجم آخرین پیامبر دساتیری می‌دانند - افزوده شده است. آنچه بعدها زبان دساتیری نامیده شد، این قسمت ترجمه شده دساتیر است که سعی شده به فارسی سره نگارش یابد، زبان دساتیر، فارسی عجیبی است که اگر چه واژه عربی ندارد؛ اما گرفتار لغات ساختگی و جعلی زیادی است. اگرچه دساتیر در ذهن ما با واژگان ساختگی مترادف شده است، اما با نگاهی دقیق به متن کتاب دساتیر و واژگان آن این حقیقت آشکار می‌شود که همه واژه‌های آن ساختگی نیستند و چه بسا واژه‌هایی که از نظر ساخت کاملاً درست و اصولی هستند (محدود و انگشت شمار)، یا واژه‌هایی که عیناً از آثار بزرگان گرفته شده‌اند. به طور منسجم ما با چهار دسته کلی واژگان در دساتیر مواجهیم:

الف- واژگان کاملاً عادی زبان.

ب- واژگان گرفته شده از گذشتگان. (۱- متون پهلوی و زرتشتی. ۲- ابوعلی سینا و بیرونی و دیگران)

ج- واژگان ساختگی. (استفاده از انواع شیوه‌ها: ابدال، تغییر نابجای معنی لغات، افزایش و کاهش بی سبب حروف، جعل فعل و ساختن لغاتی بر خلاف قاعده).

د- ترجمه لفظ به لفظ واژگان عربی.

الف - ۱-۱ - یافتن دساتیر و گسترش آن

هنگامی که ملاکاووس پارسی در ۱۱۹۲ هـ.ق. با پسر خود ملافیروز به ایران آمده بود تا درباره تقویم زرتشتیان تحقیق کند، نسخه آن را (دساتیر) در اصفهان از کتاب فروشی خرید و با خود به هند برد. او با تشویق‌های سر ویلیام جونز (خاورشناس انگلیسی) و دانکن جوناتان (فرماندار بمبئی) و سر جان ملکم به چاپ و ترجمه آن اقدام نمود. (پورداود ۱۳۷۳: ۴۹) شایان ذکر است که آن زمان همه به عنوان یافته‌ای با ارزش به آن کتاب می‌نگریستند و گمان می‌کردند به راستی زبانی باستانی است. بسیاری از ایران دوستان که به فکر سره‌گرایی و استفاده از واژگان ناب فارسی به جای واژه‌های بیگانه (به ویژه عربی) می‌افتادند، بی‌خبر از جعلی و ساختگی بودن زبان دساتیری از آن بهره می‌بردند. این پندار سالها پابرجا بود تا اینکه مطالعات بسیار به ویژه تحقیقات استاد پورداود پرده از روی این ابهام برداشت. وی که خود نیز در سالهای جوانی گرفتار این دام شده بود با مطالعات و تحقیقات پی در پی ثابت کرد، دساتیر، زبانی باستانی نیست و به سده دهم تعلق دارد و کاملاً ساختگی است.

لزوم طرح این مطالب در مقاله حاضر، نخست به سبب نیت درونی مترجم دساتیر در پرداختن به زبان فارسی سره (اگر چه برای رسیدن به این هدف، راهی درست و به آیین پیموده نشده است) و سپس در به کار رفتن بسیاری از این واژگان در آثار سره‌گرایان دوره‌های بعد، از جمله یغمای جندقی، کسروی و مقدم و ... می‌باشد.

ب - انواع سره‌گرایی

مسائل مختلفی در چگونگی و شدت و ضعف تمایل سره‌گرایان به سره‌نویسی تأثیر داشته است که از جمله آنها می‌توان به میزان تحصیلات و آگاهی ایشان از مطالعات زبانشناسی اشاره کرد. ما برای بررسی آسان‌تر پدیده سره‌گرایی، با توجه به میزان گرایش نویسندگان به سره‌نویسی، آنها را به دو دسته معتدل و افراطی تقسیم کرده‌ایم.

ب - ۱ - سره‌گرایان معتدل

این گروه که بیشتر، از روی تفنّن، در برهه‌ای از عمر خود و در برخی از آثار خویش به سره‌نویسی دست یازیده‌اند، عبارتند از: یغمای جندقی (در بعضی از منشآت)، شاهزاده جلال‌الدین میرزا (در نامه خسروان)، ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای، علی اصغر حکمت و ...

ایشان معتقدند به جای واژگان بیگانه (به‌ویژه لغات عربی) می‌بایست کلمات اصیل فارسی را به کار برد. این گروه، همچنین هیچ نیازی به ساخت واژه‌های جدید حس نمی‌کردند و به آن نمی‌پرداختند. در میان سره‌گرایان معتدل، علی‌اصغر حکمت با مطالعات زبان‌شناسی آشناست.

ب- ۲- سره‌گرایان افراطی

سره‌گرایان افراطی از تحصیلات عالی برخوردار بوده و مطالعات عمیقی در زبان‌شناسی داشته‌اند. این گروه مسأله سره‌گرایی را بسیار جدی‌تر از گروه پیشین دنبال کرده‌اند؛ به طوری که تا پایان عمر خود، همچنان سره‌گرا باقی مانده‌اند؛ حتی در فرایند تبدیل واژگان بیگانه به فارسی، به ساخت واژه‌های نو نیز اقدام کرده‌اند. از میان ایشان می‌توان به احمد کسروی، ذبیح‌بهرروز، محمد مقدّم، صادق کیا و ... اشاره کرد.

ج- شرح حال و دیدگاه‌های سره‌گرایان

ج- ۱- یغمای جندقی: (۱۱۹۶-۱۲۷۶ ه. ق.) میرزا رحیم متخلص به یغما در دهکده خور بیابانک از توابع جندق کاشان به دنیا آمد. تحت تربیت امیر اسماعیل‌خان عرب‌عامری فرمانروای آن ناحیه، مدارج ترقی را طی کرد. (انوری ۱۳۸۷: ۳/ ۲۴۳۵-۲۴۳۶)

آثار یغما به دو دسته شعر و نثر تقسیم می‌شود. در شعر یغما، نشانی از تلاش ویژه او برای سره‌گرایی دیده نمی‌شود؛ هیچ واژه دساتیری نیز در آن راه نیافته است. اما یغما در نثر گرایش به سرهنویسی دارد.

آثار مثنوی یغما، شامل نامه‌های فراوان او به پسران خود و برخی از شاهزادگان، دانشمندان و دیگران، نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: در دسته نخست، زبان ادبی معمول عهد به کار گرفته می‌شود و حتی در مواردی واژه‌های غلیظ عربی به چشم می‌خورد؛ در دسته دوم، سره‌گرایی دیده می‌شود و یغما از کلمات تازی پرهیز می‌کند و به قول خودش، نوشته‌های «پارسی‌نگار» پدید می‌آورد. در این قسم از آثار اوست که از واژگان دساتیری استفاده می‌شود. یغما خود در نامه‌ای به پسرش میرزا احمد صفایی در اشاره به این نوع نگارش می‌نویسد:

«این شیوه به کیش دانش‌اندوزان و هنرآموزان، تازه‌کاری و نو برشماری است. گروهی انبوه نگارندگان قزوین و ری و گذارندگان اصفهان و جی بر این منش رخت نهاده‌اند و در این روش سخت ایستاده، داستانهای ژرف پرداخته‌اند و کاخهای شگرف افراخته. کاش تو هم با آن مایه

گرفتاری و کار و گرانباری و تیمار، از راه آزمون، خم اندر پشت و خامه در انگشت می‌کردی. چنان پندارم در نامهٔ سیم چارم تو نیز دنبال پوی دسته یاران و سخن‌ساز رشته پارسی‌نگاران آیی.» (یغما ۱۳۶۲: ۵۶)

آرین‌پور دربارهٔ علت گرایش یغما به سره‌نویسی نوشته است: «یغما از زبان عربی بیزار بوده و بسیاری از نامه‌های خود را به پارسی سره نوشته؛ بدین قرار که به جای کلمات رایج عربی، لغات فراموش‌شدهٔ فارسی به کار برده است. شاید علت این امر آن باشد که وی تحصیلات عمیق نکرده و به رموز دستور زبان و ادبیات عرب به حد کمال آشنا نبوده است؛ چنانکه خود در نامه‌ای به یکی از دوستان گوید: "دریغا که عربی ندانم و بی‌سوادان را فضیلت‌فروشی بی‌ادبی است." اما این عدم تبحر در زبان و ادب عرب، موجب شده که زبان فارسی را به خوبی فراگیرد و بنابراین، تنها به تحقیق و تتبع در دواوین اساتید سخن قناعت نکرده، بلکه فرهنگ برهان قاطع را با دقت و حوصلهٔ زیاد تصحیح کرده و حتی ظاهراً تکمله‌ای نیز بر آن نوشته است.» (آرین‌پور ۱۳۸۲: ۱۱۴)

شاید بتوان گفت که همین احاطهٔ یغما بر برهان قاطع سبب آشنایی او با دساتیر و راهیابی واژگان دساتیری به آثار وی شده باشد.

ج-۲- شاهزاده جلال‌الدین میرزا: (۱۲۳۴-۱۲۸۹ هـ ق.) وی که از شاهزادگان دورهٔ قاجار بوده، کوشیده است نامهٔ خسروان را، بدون استفاده از واژگان عربی، به زبان فارسی سره به نگارش درآورد. توضیح آنکه نامهٔ خسروان، تاریخ مختصر ایران است که در سه جلد به تاریخ پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان اختصاص دارد. او که آبدیان را نخستین پادشاهان ایران می‌داند، به اختصار، دربارهٔ دساتیر و مه‌آباد سخن می‌گوید. در بخشی از این کتاب می‌نویسد:

«نخستین: آبدیان؛ پیمبران و پادشاهان کشور ایران بوده‌اند. روزگار پادشاهی آنها را نگارندهٔ دبستان، کیخسرو پور آذرکیوان پارسی، صد زاد سال کیوانی شمرده است. مه‌آباد بود که مردمان را گروه گروه به دانشوری و کشت‌کاری و پیشه‌وری و کشورداری و پهلوانی بگماشت و بر او نامه‌ای به زبان آسمانی فرود آمد؛ آن را دساتیر گویند. پارسی آن در نزد ایرانیان هست و آن بر پانزده دریچه است و هریک ویژهٔ پیغمبری.» (جلال‌الدین میرزا ۱۳۵۵: ۹-۱۰)

ج-۳- ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای: (۱۲۶۱-۱۳۲۵ هـ.ش.) وی که در مراغه به دنیا آمده بود، پس از طی تحصیلات مقدماتی در زادگاهش، به منظور تحصیل انواع علوم دینی به طرف نجف

اشرف حرکت کرد. سرانجام به ایران بازگشت. البته از پاننشست و بار دیگر راهی سفر شد و به مدّت یازده سال روسیه، ترکیه، یونان، فرانسه، انگلستان، بلژیک، هلند، مصر، حجاز و هندوستان را زیر پا گذاشت. او پس از پنج سال اقامت در هندوستان، و تدریس زبان انگلیسی در دانشگاه علیگره این کشور، دیگر بار به ایران بازگشت. (دولت‌شاهی ۱۳۷۵: ۵۰)

ج-۳-۱- فعالیت‌های علمی و ادبی

فعالیت‌های علمی و ادبی آزاد مراغه‌ای عبارتند از

ج-۳-۱-۱- فرهنگ نوبهار ایران: ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای، در مدّت اقامت پنج‌ساله خود در هندوستان، نزدیک به هشت هزار از واژه‌های پراکنده فارسی را در دفتری به نام فرهنگ نوبهار ایران گرد آورد. این دفتر دارای همسانهای فارسی، عربی و انگلیسی است. او وقتی به ایران بازگشت، درصدد چاپ این فرهنگ برآمد؛ ولی ناکام ماند. وی در شماره نخست نامه پارسی در این باره می‌گوید: «می‌خواستم همانجا هده چاپ (حق‌الطبع) آن را به یکی از فیلوانهای (کمپانیهای) انگلیسی بفروشم. چون سر آمدن به ایران را داشتم، در دل خود گفتم که این را در دست خود برای برادران ایرانی‌ام به ارمغان می‌برم و این سود را به دیگران نمی‌دهم. مگر هزار افسوس که آمدم دیدم تنگدستی و بی‌پولی، ایرانیان را به اندازه‌ای پریشان کرده که یاران فراموش کرده‌اند!» (آزاد مراغه‌ای ش ۱: ۷)

از این‌رو، آزاد مراغه‌ای چاره‌ای دیگر جست. او در این باره می‌نویسد: «در هریک از شماره‌های آینده، چند چهره (صفحه) از فرهنگ نوبهار ایران خواهیم نوشت تا خریداران، آن را گرد نموده سرانجام دارای یک جلتا (جلد) فرهنگ چاپ‌شده باشند» (همان ۸). وی که منابع واژگان این فرهنگ را در همان شماره اول معرفی می‌کند، در پاسخ به کسانی که مدعی بودند، آزاد این واژگان را از خویش درآورده است، می‌نویسد:

«واژه‌هایی که در نامه پارسی نوشته می‌شود از این مهرکهای (کتب) ۲۰گانه گرفته شده. اگر کسی واژه‌ای پیدا کند که در هیچ یک از آنها نباشد، یک مهمانی پنج‌تنی به او خواهیم داد و اگر در بیرون تهران باشد، سه تومان خواهیم فرستاد و اگر او نتوانست پیدا کند، از من پرسید باید، یک تومان بدهد تا نشان بدهم.» (همان: ۱۲)

ج-۳-۱-۲- نشریه نامه پارسی: آزاد مراغه‌ای، این مجله را که نخستین نشریه‌اش بود، در تهران تأسیس کرد و خود مدیریت آن را بر عهده گرفت. شماره اول نامه پارسی در روز دوشنبه

اول خرداد ۱۲۹۵ ش. با قیمت نهایی ۸ شاهی، به قطع کوچک خشتی (در شانزده صفحه) منتشر شد.

ابوالحسن میرزا، معروف به شیخ‌الرئیس قاجار (۱۲۶۴-۱۳۳۶ هـ.ق.)، ماده تاریخ نشر نامه پارسی را این‌گونه آورده است:

ستاره‌ای بدرخشاند مردی از رادی که داد تیره‌دلان را فروغ آزادی
 زبان پارسی از نغز نامه‌اش گردید درست و سخته پس از سخت سست بنیادی
 سپاس ایزد کز کوشش ابوالقاسم رسید سود پس از روزگار بربادی
 چو خواست سال نمودش ز خامه بنده روان نوشت بیایی فروغ آزادی = ۱۳۳۴
 (همان، ۱۶-۱۵)

نامه پارسی، هر پانزده روز یک‌بار منتشر می‌شد. با توجه به عنوان فرعی این مجله (نخستین روزنامه پارسی در ایران)، و نیز شعار «نگهبان کشور زبان کشور است» (در اولین صفحه شماره نخست و دیگر شماره‌های مجله)، به نظر می‌رسد که تمام مطالب نامه پارسی را به فارسی سره می‌نوشته‌اند و اصولاً هدف از تأسیس این مجله همین امر بوده است.

مقاله‌های نامه پارسی، شوری ناسیونالیستی داشتند، اما ناسیونالیستی که رنگ رمانتیک داشت و حسرت از یاد رفتن شکوه ایران باستان را به خاطر می‌آورد و بازگشت به آن را چاره‌ای برای رهایی ایران آن عصر از عقب‌ماندگی می‌دانست. برای مثال، در دو بخش متفاوت از این نشریه چنین آمده است:

الف) «کجا رفتند فرزندان که تو را از جان شیرین، دوست‌تر می‌داشتند و مایه سرافرازی و بلندی نامت بودند و چه شد فرزند نامدارت کیخسرو که ۲۴۶۷ سال پیش از آن به سراسر آبادی جهان دانسته شده روزگار خود پادشاهی می‌کرد؟» (همان: ۲)

ب) «آه از بدبختی و نادانی که در نگاه ما ایرانیان خودی بیگانه، و بیگانه خودی شده است! چون زبان پدران و نیاکان کشورمان را می‌شنویم، آنها را خنک و بد می‌پنداریم و واژه‌های بیگانگان را، که از یخ خنک‌تر است و موربانه‌نژاد، خوب می‌گوییم.» (همان ش ۱۱: ۱۶۱)

مجله نامه پارسی، فقط تا دو سال انتشار یافت.

ج-۱-۳- روزنامه آسایش: آزاد مراغه‌ای، روزنامه آسایش را در سال ۱۲۹۸ ش. منتشر

کرد؛ اما این روزنامه، بعد از چند شماره، توقیف شد.

ج-۱-۴- نامه بانوان: آزاد مراغه‌ای، این روزنامه را به کمک همسرش، شهناز آزاد، با

شعار «زنان، نخستین آموزگار مردانند»، در سال ۱۲۹۹ ش. منتشر کرد. هدف او از این اقدام بیداری زنان ستمکش ایرانی بوده است؛ از این‌رو انتشار این روزنامه برای وی و همسرش گرفتاری‌هایی در پی داشت (صدر هاشمی، ۱۳۲۹: ۲۶۱).

ج-۳-۱-۵- روزنامه آزاد: این روزنامه، که در واقع هفته‌نامه‌ای خبری - فرهنگی بود، در سال ۱۳۰۰ ش. در تبریز منتشر شد، اما انتشار آن بیش از یک سال ادامه پیدا نکرد. ابوالقاسم مراغه‌ای، به مناسبت انتشار روزنامه آزاد، به «آزاد مراغه‌ای» معروف شده بود. (همان: ۱۴۱)

ج-۳-۱-۶- تشکیل انجمن «گروه طرفداران الفبای آسان»: ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای که همواره از طرفداران اصلاح در خط فارسی و سره‌گرایی در زبان فارسی بوده، در اواخر عمر خود، انجمنی را به نام «گروه الفبای آسان» در تهران و دیگر شهرهای ایران بنیان نهاده است. وی در شرح زندگانی خود، که برای نویسنده کتاب تاریخ جراید و مجلات فرستاده، درباره این گروه گفته است: «اخیراً به فکر تبدیل این الفبای کنونی به لاتینی افتاده، جمعیتی به نام گروه طرفداران الفبای آسان تأسیس کرده‌ام و مشغول تهیه مقدمات هستم که با تقدیم یک طرح قانونی به مجلس شورای عالی در دوره پانزدهم، به آن رسمیت داده در سراسر کشور معمول سازیم» (همان ۱۴۲). اما عمر وی برای دنبال نمودن این طرح و تقدیم آن به مجلس پانزدهم کفاف نداد و او قبل از گشوده شدن مجلس، از دنیا رفت.

آزاد مراغه‌ای علاوه بر چاپ مقالات گوناگون در نشریات مختلف، چند رساله جداگانه نیز درباره مزیت تغییر الفبای فارسی، چاپ و منتشر کرده است؛ برای مثال، می‌توان به رساله کوچکی با عنوان «الفبای آسان، شاهره زندگی ایرانیان است» اشاره کرد. در این رساله، وی برخی از جمله‌ها را به صورت الفبای آسان نوشته است. رساله مزبور در مهرماه ۱۳۲۴ ش. در ۵۶ صفحه در قطع کوچک به چاپ رسیده است. همچنین، کتاب رهنمای نوعروسان از دیگر نوشته‌های او در این زمینه بوده است.

البته، آزاد مراغه‌ای نخستین کسی نبوده که به سره‌نویسی گرایش داشته، اما فعالیت‌های او در این زمینه از دو جنبه اهمیت بسزایی داشته است: اول اینکه آزاد نخستین کسی بوده که به انتشار نشریه‌ای به زبان فارسی سره همّت گماشته که بعدها کسروی کار او را دنبال کرده است؛ دوم آنکه شاید بتوان ادعا کرد که اندیشه ایجاد فرهنگستان زبان، نزدیک به دو دهه پیش از تأسیس آن (۱۳۱۴ ش.)، از آزاد مراغه‌ای بوده است. او نوشته است:

«در این اندیشه هستم که در همین زودبها، انجمنی از فرزندگان و دانشمندان که به زبانهای

بیگانه به‌خوبی آگاهی دارند به پا نمایم که در آنجا کنکاش (مشورت) نمایم. بر همه خوانندگان گرمی آگاهی می‌دهم که هر که در تهران و بیرون ایران بخواهد که در این انجمن واژه‌سازی (آکادمی) هم‌دست باشد، خود را بشناساند؛ ولی باید که هم‌دست این انجمن دارای دو پیفون (شرط) باشد: نخست اینکه در دانش داستان و واژه (علم تاریخ و لغت) رسایی داشته باشد و دوم آنکه باید یکی از زبانهای فرنگ را خوب بداند.» (آزادمرآه ای ش ۱: ۹ و ۱۰)

آزاد مرآه‌ای، برای رواج سرهنویسی، کلاسهای آموزشی تشکیل داده بود. این کلاسها که هفته‌ای دو روز، عصرهای دوشنبه و جمعه، در دفتر مجله او در پاچنار تهران تشکیل می‌شد رایگان بود و تنها شرط آزاد این بود که همه یک تومان گرو بگذارند تا سه ماه را در کلاسها حضور پیدا کنند. (همان ش ۶: ۹۰)

ج-۳-۲-انگیزه پارسی‌گرایی آزاد مرآه‌ای

ابوالقاسم آزاد مرآه‌ای، در شماره نخست از نامه پارسی، درباره انگیزه خود از سره‌گرایی چنین نوشته است: «این بنده در هیفده سالگی به نجف اشرف رفته، پس از شش سال در آنجا ماندن و دانشهای تازی را آموختن، به ایران برگشت و از اینجا فرنگ و آموختن زبانها و دانشهای آن سرزمین شتافتم و هیچ در اندیشه زبان پارسی نبود تا اینکه نه سال پیش، که در لندن بودم، دیدم که انگلیسان برای روایش (ترویج) زبان خود در کشورهای دیگران چنان می‌کوشند که به گفتن و نوشتن درنگند؛ شمارهها درست (میلیاردها لیره) فراهم آورده در هر یک از گوشه و کناره‌های روی زمین پراکنده شده... سخن کوتاه اینکه نه تنها در این روزگار همه برای روایش زبان خود می‌کوشند، بلکه تا جایی که داستان (تاریخ) به ما نشان می‌دهد، می‌بینیم از آغاز تا کنون هریک از هاوشان (قوم) جهان... این بود. از همان هنگام که در لندن بودم، به اندیشه زنده کردن زبان پارسی و برگرداندن ایرانیان از این راه نیستی فرجام افتادم تا اینکه خداوند آب و دانه مرا به هندوستان نهفته (حواله) به علیگر کالج برای آموزگاری انگلیسی فرستاده شدم و خوشبختانه در آنجا بیستگانی (موجب) هنگفت و روزانه یک (تسو) ساعت و نیم یا دو تسو بیشتر کار نداشتم. [نویسنده در ادامه نوشته که چگونه از کتابخانه‌های آنجا استفاده و شروع به جمع‌آوری واژگان فارسی سره کرده است.] تا، اینجا، در این انجمنها (اواخر)، برخی از ایرانیان پاک‌نژاد و پارسی‌خواه مرا به نوشتن این نامه پارسی واداشتند.» (صدر هاشمی ۱۳۲۹: ۴-۲۶۳)

ج- ۴- **علی اصغر حکمت:** (۱۲۷۲-۱۳۵۹ ه.ش.) حکمت در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که همه اعضای آن از پزشکان و دیگر بزرگان عصر خود بوده‌اند؛ برگزیدن نام «حکمت» به عنوان نام خانوادگی آنان نیز بر همین اساس بوده است. وی علوم قدیم را در شیراز و علوم جدید را در مدرسه آمریکایی تهران فراگرفت. بعدها به اروپا رفت و نزدیک به پنج سال، در پاریس و لندن، به تکمیل تحصیلات و مطالعات خود پرداخت. (رستگار فسایی بی تا: ۲)

ج- ۴-۱- دیدگاه‌های حکمت درباره زبان

حکمت، مانند بسیاری دیگر از دانشمندان ایرانی، همواره نگران زبان فارسی بوده است. به نظر او، زبان و فرهنگ و ادب ایران از طرف دو گروه در معرض خطر قرار دارد: (۱) کسانی که آمیختن زبان فارسی با زبانهای بیگانه را عیب زبان ما نمی‌دانند، بلکه آن را نوعی هنرنمایی می‌پندارند. از این‌رو، اینان نوشته‌های خود را بی‌پروا، از واژه‌های تازی و فرنگی لبریز می‌کنند؛ (۲) کسانی که سره‌گرایی افراطی را رویه خود ساخته‌اند و می‌کوشند با واژه‌سازی یا به‌کارگیری واژه‌های کهن و مرده فارسی، به کلی زبان فارسی را از واژگان بیگانه پاک کنند. (حکمت ۱۳۳۰: ۱-۲)

البته، علی اصغر خان حکمت با هیچ‌کدام از این دو گروه موافق نبود. او کوشید با بررسی آثار فارسی گذشتگان، و نویسندگانی که آثار خود را به فارسی سره (و عاری از واژه‌های بیگانه) نوشته‌اند، الگوی میانه‌ای را به دست دهد تا نمونه‌ای درست برای راهنمایی نوآموزان و نویسندگان معاصر باشد. او در این زمینه نوشته است:

«این بنده ناچیز را که زندگانی به پژوهش گفتار بزرگان به‌سرآورده‌ام و به جستجوی فرهنگ پارسی رنج فراوان برده، هم از این‌رو، همواره جان پژمان و دل اندوهگین بود. روزی در دلم آمد که داروی این درد جانکاه را باز در داروخانه پیشینیان، که پزشکان بهشتی بیماری‌پهای تن و جانند، بجویم و در دیوانها و دفترهای آنان، که پایه این زبان شیرین را استوار کرده‌اند، پژوهش کنم. مگر باشد که از تراوشهای خامه ایشان، سخنانی به دست آورم که رهنمون مردم هم‌زبان ما باشد! پس به کنجکاوی نبشته‌های ایشان کمر بستم و کوشش کردم تا سرانجام چند پاره از گفتارهای نغز و سخنان پرمغز از آن بزرگان به دست من آمد که در درازنای روزگار از سده چهارم سالمه کوچی که زبان پارسی با تازی یکسره آمیخته شد تا بدین زمان گاه‌گاه به خامه هنرمند درآورده‌اند یا آن‌چنان بوده که آهنگ پارسی‌نویسی داشته و از واژه‌های تازی پرهیز کرده‌اند یا به سرشت ساده و به فرمان نهاد پاک به زبان مردم روزگار خود سروادی سروده و یا

سخنی روان فرموده‌اند. با خود گفتم از این خوب‌تر برای راهنمایی آیندگان نمونه نخواهد بود؛ همان بهتر که آن نبشته‌های سخته و گفته‌های پردخته را در پیشگاه مردم دانشور بگستریم و جوانان دانشجو را ارمغانی آرم تا به دستور ایشان، که استادند، شاگردان را جای ستیز نماند و گفتار آنان به هر گفتگو پایان دهد.» (همان: ۴)

ج- ۵- ذبیح بهروز: (۱۲۶۳-۱۳۵۱ ش.) وی آموزشهای مقدماتی را در مدارس قدیم فراگرفت؛ سپس، به ادامه تحصیل در مدرسه آمریکایی تهران پرداخت. در بیست سالگی، برای تکمیل تحصیلات خود، به مصر رفت و نزدیک به ۱۰ سال در آنجا ماند. او در این مدت علاوه بر دریافت درجه کارشناسی ارشد از مصر به عضویت فرهنگستان آن مملکت نیز درآمد. اقامت طولانی مدت وی در مصر سبب احاطه کامل او بر زبان عربی و آشنایی او با زبان انگلیسی شد. (بیگدلی ش ۱۰۰: ۴-۳۳)

بهروز در سفر به انگلستان، در دانشگاه کمبریج، با پروفسور ادوارد براون آشنا شد و نزدیک به ۵ سال به‌عنوان دستیار پژوهشی او به فعالیت پرداخت، سپس به آلمان رفت و با خاورشناسان نامی این کشور به همکاری پرداخت. همکاری با خاورشناسان برجسته‌ای مانند ادوارد براون و رینولد نیکلسون سبب آگاهی بیشتر بهروز به مسائل زبان‌شناسی شد. (همان: ۳۴)

ج- ۵- ۱- فعالیت‌های علمی و ادبی بهروز

ذبیح بهروز از پژوهشگرانی بوده که کوشیده است در چند زمینه مختلف به فعالیت بپردازد. استاد همایی درباره او چنین گفته است: «مجسمه ذوق و ظرافت طبع و جامع مراتب علم و ادب بود. شعر و نثرش، هر دو، شیوایی و لطافت داشت. در فنون ریاضی و هیئت و نجوم و تاریخ و جغرافیا، استاد و صاحب‌نظر بود. شیوه تازه‌ای در تدریس الفبای فارسی ابتکار کرد که مورد قبول و عمل صاحب‌نظران است. ذهن خلاق و طبعی نقاد داشت.» (همان: ۴۱)

همچنین، انورخامه‌ای درباره وی نوشته است: «بهروز برخلاف نیما، هدایت و نوشین چپ‌گرا نبود؛ اما مانند آنان نواندیش و نوآور بود و بیش از همه آنها، اندیشمند چند ارزشی بود: شاعر، طنزنویس، نمایشنامه‌نویس، زبان‌شناس، ریاضی‌دان، پداگوگ و خط‌شناس بود.» (خامه‌ای ۱۳۶۸: ۲۰۱)

ج-۵-۲- آغاز حمایت‌های بهروز از سره‌نویسی

در آثاری از بهروز که پیش از سال ۱۳۱۰ ش نوشته شده‌اند، هیچ نشانه‌ای از گرایش او به سره‌نویسی مشاهده نمی‌شود. درست از همین سال است که وی با انتشار کتاب *زبان ایران*، اندیشه‌های خود را درباره سره‌نویسی آشکار می‌سازد. البته، بهروز نخستین کسی نبوده که به فکر اصلاح خط و زبان فارسی، و سره‌گرایی افتاده است؛ بلکه پیش از او، کسان بسیاری در این زمینه کوشش کرده بودند. بهروز فقط توانست، با پایداربها و تلاش‌هایی خستگی‌ناپذیر، جان تازه‌تری را به این جریان ببخشد. (همان: ۲۰۵)

در سال ۱۳۱۲ ش. پس از فرمان رضاشاه در خصوص اصلاح خط و زبان فارسی، انگیزه طرفداران اصلاح، از جمله بهروز، برای تبلیغ و ترویج سره‌نویسی بیشتر شد. از این گذشته، جریان ناسیونالیسی نیز به فعالیت‌های آنان دامن می‌زد. همین مسائل موجب شد تا طرفداران اصلاح، که بهروز در رأس آنها قرار داشت، راه افراط را در پیش بگیرند. از این‌رو، برخی از نویسندگان معروف همچون سید حسن تقی‌زاده و عباس اقبال آشتیانی به مخالفت با آنها برخاستند.

ج-۵-۳- دیدگاه‌های بهروز درباره زبان

ذبیح بهروز، در جایگاه یکی از سران جنبش سره‌نویسی در زبان فارسی، درخصوص لزوم توجه فارسی‌زبانان به سره‌نویسی گفته است: «زبانی که ما آن را فارسی نام نهاده‌ایم و نود درصد واژه‌های آن تازی است تا زمانی می‌توانست زنده بماند که مدرسه‌های قدیمی باز بود و مردم بیکاره بیچاره این کشور، سی‌چهل سال در راه آموختن آن رنجه‌ها برده و برای چنین رنجهایی بر دیگران برتری می‌فروختند و ناز می‌کردند. امروز، چون دیگر کسی به آن مدرسه‌ها پا نمی‌گذارد و فرصت یاد گرفتن آن‌همه زیروبمهای لفظی را ندارد، واژه‌های تازی از آب و تاب افتاده و خودبه‌خود دارد از میان می‌رود و واژه‌های فرنگی دارد جای آنها را می‌گیرد؛ زیرا کسانی که پیش از این، تازی می‌خواندند امروز فرانسه و انگلیسی می‌خوانند و برای خودنمایی، واژه‌های این دو زبان را آزادانه در نوشته‌ها و گفتگوها به‌کار می‌برند... اگر چندی بر این بگذرد، به‌کلی، زبان دیوانی و روزنامه‌ها، زبانی خواهد گردید که تا کسی یکی از زبانهای اروپایی را نداند آن را درست نخواهد فهمید» (بهروز ۱۳۳۴: ۱-۲). وی در کتاب *زبان ایران*، به‌منظور جلوگیری از این گمراهی و سقوط زبان فارسی، راهکارهای گوناگونی را پیش پا می‌گذارد. او می‌نویسد: «برای

پیدا کردن اصطلاحات علمی سه راه موجود است:

- ۱- کلمه‌های بیگانه را به‌عنوان اینکه بین‌المللی است، نفهمیده و نسنجیده بگیریم و به‌کار بریم و زبان هفت جوش بسازیم که برای دانستن آن، محتاج به آموختن چندین زبان شویم و عاقبت درست معنی یک کلمه را درک نکنیم.
- ۲- اینکه بنشینیم تا در بیروت و مصر، یک نفر که حد معلوماتش بر ما مجهول است کلمه‌ای بسازد تا ما آن را از او بگیریم؛ بی‌آنکه بدانیم آیا کلمات اروپایی را ممکن است به عربی نقل کرد؟
- ۳- اینکه همان طوری که یک کلمه علمی را در اروپا ساخته‌اند، ما هم آن کلمه را با همان اسلوبی که ساخته شده به فارسی آسان نقل کنیم و کلمه تازه بسازیم و در کتابهای علمی به‌کار بریم تا هم معنی کلمه اصلی بهتر فهمیده شود و هم کلمه ما به آن نزدیک و عوام‌فهم و آسان باشد. (خامه‌ای ۱۳۶۸: ۲۰۷)

او همچنین معتقد است که کلمه‌سازی در زبان فارسی به قدری طبیعی و آسان است که حتی عوام هرروزه کلمه‌های تازه می‌سازند و به‌کار می‌برند؛ بدون اینکه از خاصیت طبیعی زبان خود آگاه باشند. و اگر کسی در کوچه به گفتگوی مردم گوش دهد، صدها از این کلمه‌ها می‌شنود که مردم طبیعتاً آنها را می‌سازند و می‌گویند: سگ‌خور، سرجنبان، دستپاچه، بادکنک، پیاده‌رو، دست‌انداز، دوچرخه، گلگیر... این کلمه‌ها، با وجودی که نه از آکادمی گذشته و نه کسی در ساختن آنها فکری کرده است، در گفتگو به‌کار می‌رود و همه، معانی ترکیبی آنها را می‌فهمند... (همان: ۲۰۸)

بهر روز برای رهایی از دشواریهای دستور زبان، به راه‌گریز اروپائیان از این معضل اشاره می‌کند و می‌گوید: «اروپائیان برای آسانی و گریز از دستورهای سخت زبانهای خود، زبان اسپرانتو را ساخته‌اند؛ تا یک نفر بتواند آن را در شش ماه یا یک سال بیاموزد. زبان ما که اسپرانتو را می‌توان تقلید آن پنداشت هم ریشه و پیشوند و پسوند از زبان ساختگی اسپرانتو بیشتر دارد و هم دیگر لازم نیست در آن کلمه‌هایی مانند آب، نان، درخت، گوش، چشم و... بسازیم و بیاموزیم. در این صورت، چرا نباید چندی در راه این زبان آسان بکوشیم و آن را از کلمه‌های سخت بیگانه که ما را سرگشته کرده، پاک نماییم.» (همان: ۲۰۹)

پیشنهادهای بهروز برای دستیابی به چنین آرمانی نیز عبارتند از:

۱- هر کلمه عربی که فارسی آن را داریم و همه می‌دانند از فارسی بیرون کنیم.

۲- قواعد صرف و نحو و جمع کلمه‌های عربی را در فارسی به هیچ وجه به کار نبریم.

۳- کلمه‌های علمی تازه را به فارسی برگردانیم.

۴- کلمه‌های عربی را که به غلط به کار می‌بریم، به کلی، از فارسی بیرون کنیم و اگر یک کلمه عربی دارای چند معنی باشد، جز یک معنی آن را از آن نگیریم.» (همان: ۲۰۹)

او دلایل استفاده از زبان پارسی سره را این‌گونه برمی‌شمرد:

از جمله دلایلی که بهروز برای استفاده از پارسی سره برمی‌شمارد، یکی این است که زبان زیبای فارسی را می‌توان با آن از چنگال واژه‌های زشت و دشوار بیگانه‌هایی داد و دیگر اینکه نویسندگان ایرانی با به کارگیری پارسی سره از آموختن زبانهای دیگر بی‌نیاز می‌شوند و تنها با یک فرهنگ کوچک فارسی قادر خواهند بود تمام اندیشه‌های خود را بگویند و بنویسند. (بهروز: ۲)

بهروز برای حفظ و صیانت از زبان فارسی در برابر ورود واژه‌های بیگانه چنین استدلال می‌کند که: «امروزه، همه می‌کوشند تا نژاد اسب و جانوران دیگر را نگهداری کنند، آیا نگاهداری زبانی که فردوسی آن را فراهم کرده و زندگانی خود را در راهش بر باد داده از نگهداری ستوران کمتر است...؟!» (همان: ۱۱)

در همه استدلالتی دیگر بهروز، ساختمان و زیربنای زبانهای فارسی و عربی با یکدیگر مقایسه شده و ضمن ناهماهنگ دانسته شدن این دو زبان، به برتری زبان فارسی بر عربی اشاره گشته است. او می‌گوید:

«فارسی زبانی است ساده، روان و آموختنش آسان؛ در حالی که عربی سخت و دشوار، و فهم و آموختن آن بسیار مشکل است. کلمه‌های فارسی کوتاه، خوش‌آهنگ و زودفهم است؛ ولی کلمه عربی اغلب دراز، پیچیده، و تلفظ آن دشوار است.» (خامه‌ای: ۲۱۱)

«در زبان فارسی، حروفی که تلفظ آن مشکل باشد نیست و ویلهای (حروف صدادار) شش‌گانه‌اش جلی و کاملاً از هم متمایز است. کمتر فارسی‌زبانی است که وزن شعر را با گوش نتواند تشخیص دهد؛ زیرا به واسطه کامل بودن دستگاه ویل و سوابق سخنگویی چند هزار ساله، زبان طوری روان و خوش‌آهنگ شده که کمترین لغزشی، وزن را به هم می‌زند و گوش آن را تشخیص می‌دهد.» (همان: ۲۱۱)

بهروز بر دیرینگی بیشتر زبان فارسی از زبان عربی، برتری فرهنگ ایرانیان از فرهنگ

عربها و تأثیر این امر بر این دو زبان، تأکید کرده است. از نظر او، فارسی زبانی اصیل است که به مردمی متمدن و بافرهنگ تعلق دارد؛ حال آنکه عربی، که از التقاط زبانهای آریایی و آفریقایی شکل گرفته، زبان مردمی وحشی و صحرا نشین است. بنابراین شایسته نیست که ما زبان اصیل خود را فراموش کنیم و از زبانی همچون عربی وام بگیریم.

وی دربارهٔ زبان فارسی نوشته است: «زبان فارسی در ظرف چند هزار سال، پس از پیمودن چند مرحله از مراحل سخنگویی، در یک سرزمین پهناور پرجمعیتی، در پرتو دین و دولت و صنعت، بدین صورت سهل و ساده درآمد و همهٔ آثار این مراحل در دست است.

ادبیات مزدیسنی و کتیبه‌های میخی و آثار نوشته‌های تورفانی و سغدی و پهلوی، هریک مرحله‌ای از سیر این زبان را در ادوار گذشته نشان می‌دهد. اشعار رودکی و شاهنامه که زمینه‌اش باید از یازده قرن بیشتر باشد، امروزه از قدیمی‌ترین آثار ادبی زندهٔ جهان به‌شمار می‌آید و نزدیکی آن به زبان تکلمی، پس از چند هزار سال، بی‌نظیر و شگفت‌آور است...

زبان فارسی در هنگام پیمودن مراحل چند و پی بردن سخنگویان به رموز سخنگویی و خط، کم‌کم مشکلات بیهوده را رها کرده و احتیاجات خود را در بیان معنی و خوش‌آهنگی از هر حیث، حفظ و فراهم نموده است.» (همان: ۲۱۲)

ج-۵-۴- پاسخ مخالفان سرهنویسی به استدلال‌های بهروز

مخالفان سرهنویسی به همهٔ استدلال‌های بهروز پاسخ گفته‌اند. انور خامه‌ای این پاسخها را دسته‌بندی کرده و به صورت زیر آورده است:

(۱) زبان پدیده‌ای اجتماعی و تاریخی است که در طول هزاران سال، برطبق روند ویژهٔ خود، نه مطابق با منطق دلخواه ما، پدید آمده است. بنابراین، انواع کوششهای ما برای اینکه آن را به زور و اجبار در مسیر دلخواه خود قرار دهیم محکوم به شکست است و جز اتلاف زمان و توان، و پراکندگی بیشتر، نتیجه‌ای نخواهد داشت. به سخن دیگر، زبان جاده نیست که ما مسیر آن را تعیین کنیم؛ بلکه زبان راه خود را دارد. از این‌رو، ما فقط می‌توانیم این راه را بیابیم و زبان را در همان مسیر خود زبان بپیراییم.

(۲) پاک کردن زبان فارسی از کلمات بیگانه کاری بیهوده است؛ چرا که اصولاً پاک‌سازی کامل زبان شدنی نیست. توضیح آنکه امروزه دولتها و ملت‌های جهان با یکدیگر پیوندی ناگسستنی دارند؛ بنابراین، بهره‌گیری واژگانی هریک از زبانها از یکدیگر بسیار طبیعی جلوه می‌کند. بر

این اساس، هر قدر شما از یک سو کلمات بیگانه را از زبان بیرون بریزید، از سوی دیگر، کلمات بیگانه دیگری - یا همان کلمات به صورتی دیگر - سرازیر زبان شما خواهند شد. گفتنی است که امروزه نمی‌توان هیچ‌یک از زبانهای جهان را کاملاً پاک و پیراسته قلمداد کرد.

(۳) امروزه، بسیاری از واژگان عربی رایج در فارسی، به لحاظ لفظ و معنا، دیگر از واژگان زبان عربی شمرده نمی‌شوند، بلکه از واژگان زبان «فارسی» به شمار می‌آیند. دکتر صورتگر درباره این دسته از واژگان زبان فارسی می‌گوید: «اینها قرن‌هاست که شناسنامه ایرانی و فارسی گرفته‌اند.» به هر روی، به نظر می‌رسد، کنار گذاشتن این واژگان فقط هرج و مرج بیشتر زبان ما را به دنبال داشته باشد. از این واژگان است: مثل، صورت، معنی، دماغ، قلب، لباس، کتاب.

(۴) شمار واژگان کنونی زبان پارسی آن قدر ناچیز است که حتی برای ساختن ساده‌ترین جمله‌ها نیز بسنده نیست؛ چون بسیاری از واژه‌هایی که فارسی به نظر می‌رسند، اصل عربی دارند: به، و، ولی، بله، اما، فقط، منتها و... به راستی، بدون بهره‌گیری از این کلمه‌ها، چگونه می‌توانیم جمله بسازیم یا اصلاً حرف بزنیم؟! حال، اگر این کلمات را می‌پذیریم، چرا کلمات دیگری را که به اندازه همینها کاربرد دارند نپذیریم؟!

(۵) بسیاری از اصطلاحات علمی و صنعتی، سالهاست که به زبان ما وارد شده‌اند، با آنها چه کنیم؟ حتی دسته‌ای از این اصطلاحها به زبان توده مردم نیز راه یافته‌اند؛ مانند: خط، نقطه، سطح، دایره، مثلث، و مربع. به نظر نمی‌رسد که تغییر این اصطلاحات هیچ فایده‌ای داشته باشد؛ زیرا اگر مثلاً شما به جای واژه «مثلث» از واژه بسیار خوب «سه‌گوش» استفاده کنید، همچنان مردم «مثلث» خواهند گفت! البته، شماری از این اصطلاحها، مانند متوازی‌الاضلاع، دوزنقه، منشور، و مخروط، کمتر در میان توده مردم رواج دارند؛ ولی به جای آنها چه واژه‌هایی می‌توانیم بگذاریم؟! درست است که این‌گونه کلمات پیچیده‌اند، خوش‌آهنگ نیستند و از واژگان دشوار رایج در فارسی به شمار می‌آیند، ولی باید بدانیم که هر کلمه دیگری به جای آنها بگذاریم همین عیبها را خواهد داشت؛ با این تفاوت که آن کلمات مصطلحند و مردم معنای آنها را به‌آسانی می‌فهمند، اما این کلمات ساختگی‌اند و مردم نمی‌توانند هیچ ارتباطی با آنها برقرار کنند.

(۶) وضع کلمه‌های فارسی به‌جای کلمات بیگانه غیرعربی، به‌ویژه اصطلاحات علمی و صنعتی، این اشکال را دارد که دانش‌آموزان و دانشجویان مجبور نمی‌شوند از کتابهای خارجی استفاده

کنند یا اینکه مجبور می‌شوند دو کلمه را به جای یک کلمه یاد بگیرند. این اشکال در گذشته، به علت نبود کتابهای علمی و صنعتی به زبان فارسی، اهمیت فراوانی داشت. (۷) اگر همه کلمه‌های عربی را از زبان فارسی بیرون کنیم، فهم بخش چشمگیری از کتابهای ادبی گذشته ما برای مردم به‌ویژه دانشجویان و دانش‌آموزان ناممکن خواهد شد؛ مثلاً دانشجویانی که پارسی سره را آموخته باشند نمی‌توانند از گلستان سعدی، دیوان حافظ، خمسه نظامی، حتی رباعیات خیام و تقریباً هیچ‌یک از آثار ادیبان و دانشمندان قدیم ایرانی استفاده کنند! (خامه‌ای ۱۳۶۸: ۲۱۳ - ۲۱۶)

البته، بهروز در مقدمه فرهنگ کوچک تازی-پارسی به همه این انتقادات پاسخ گفته است؛ وی در پاسخ به این مسأله که شمار کلمات زبان فارسی، برای رساندن کامل مقصود، بسیار ناچیز است می‌نویسد: «زبان سانسکریت که تمام زبانهای جهان را پر کرده است، چنانکه گفته‌اند، بیش از پانصد ریشه ندارد؛ ولی اگر آنها را دوه‌دو ترکیب کنند، از روی قانون ریاضی، ۲۵۰ هزار کلمه می‌توان درست کرد. اگر پانصد ریشه را سه‌به‌سه ترکیب کنیم، ۱۳۵ میلیون کلمه درست می‌شود... برهان قاطع نزدیک به ۲۰ هزار کلمه فارسی دارد. در فرهنگهای قدیم فارسی، بیش از شش هزار کلمه می‌باشد و نیز از قراری که حساب کردیم، بیش از ۲۰۰ پیشوند و پسوند داریم. با ترکیب این کلمه‌ها و صرف فعلهای فارسی، هزاران هزار کلمه پیدا می‌شود و همچنین، هزارها کلمه در روستاهای ایران در زبان مردم می‌باشد که بیشتر آنها درست، و سزاوار فراهم آوردن و به کار بردن است.» (همان: ۳۱ - ۳۳)

بهروز همچنین در پاسخ به اینکه رواج سرهنویسی موجب قطع پیوند مردم با ادبیات گذشته ما می‌شود می‌گوید:

«شعر پارسی کمتر، کلمه‌های بیگانه به خود پذیرفته است؛ پس، ادبیات فارسی هیچ‌گونه نیازمند به کلمه‌های تازه نیست.» (همان: ۳۵)

ج-۶- کسروی: (۱۲۶۹-۱۳۲۴ ش.) او ابتدا در مکتب و سپس در مدرسه «طالبیه» تبریز به تحصیل پرداخت. همچنین، در مدرسه «موریال اسکول» (آمریکایی)، زبان انگلیسی را فراگرفت و هم زمان، در همان مدرسه، تدریس ادبیات عرب و زبان فارسی را عهده‌دار شد.

ج-۶-۱- نگرش کسروی در زمینه زبان: از نگاه کسروی، آمیختگی زبان با واژگان بیگانه از نشانه‌های بارز ناتوانی آن است. او در آغاز کتاب زبان پاک نوشته است: «یکی از آکهای (عیبهای) فارسی، که به چشم می‌زند، در آمیختگی آن با واژه‌های تازی می‌بود. این در آمیختگی

در نتیجهٔ چیرگی تازیان به ایران، یا سایهٔ دلبستگی ایرانیان به اسلام یا به زبان تازی نبوده؛ زیرا اگر شما جستجو کنید در قرنهای نخست اسلام که چیرگی عرب بیشتر، دلبستگی ایرانیان به اسلام فزون‌تر می‌بوده، این درآمیختگی بیرون از اندازه رخ نداده، و همانا از قرنهای پنجم و ششم است که این درآمیختگی نمودار گردیده. شوَند (علت) آن نیز، چنانکه ما می‌دانیم، جز هوسبازی و خودنمایی کسانی نبوده.» (کسروی ۲۵۳۶: ۲)

البته، کسروی در مورد پرهیز از به‌کارگیری واژه‌های تازی در فارسی، هیچ سخت‌گیری خاصی نشان نمی‌دهد، بلکه اساساً با به‌کارگیری واژه‌های بیگانه از هر زبانی در زبان فارسی مخالفت می‌کند. او می‌نویسد: «مانندۀ همین کار، در سی و اند سال پیش، از فرانسه‌خوانان دیده شد؛ کسانی که بیش یا کم، فرانسه یاد می‌گرفتند، برای آنکه هنر خود را به‌کار برند و برتری به مردم فروشنند، در گفته‌ها و نوشته‌های خود، پیای واژه‌های اروپایی می‌آوردند که اگر جلوگیری نشدی، تاکنون هزار واژه به فارسی آمیخته گردیدی.» (همان: ۳)

شاید برخی گمان کنند که علت گرایش کسروی به پالایش زبان فارسی از واژه‌های عربی، بی‌اطلاعی او از زبان عربی بوده؛ حال آنکه کسروی سالها مدرّس زبان عربی در مدارس قدیم به شمار می‌آمده و تا حدّ نگارش کتاب به این زبان نیز پیش رفته است. در کتاب «از نیما تا روزگار ما» آمده است: «سال بعد (۱۲۹۴)، به آموزگاری زبان عربی، وارد مدرسهٔ آمریکایی شد و در همان مدرسه، برای یاد دادن عربی به شاگردان، کتاب *التجمة الدرّیه* را در دو جلد نوشت که سالها در دبیرستانهای تبریز از روی آن درس می‌خواندند.» (آرین‌پور ۱۳۸۲: ۹۱/۳)

به باور کسروی، باید با ژرف‌نگری بیشتری به مسائل زبانی پرداخت؛ از این‌رو، او به کسانی که بدون اندیشه و دانش لازم به سره‌نویسی روی آورده‌اند خرده گرفته و چنین نوشته است: «من چنان‌که از گفتارهایم پیداست، هوادار پیراستن فارسی هستم و برای همین موضوع است که این گفتارها را می‌نویسم. با این‌همه، از نوشته‌هایی که کسانی به عنوان "پارسی سره" به برخی روزنامه‌ها می‌نویسند، سخت بیزارم و این نوشته‌ها را جز ننگی بر زبان فارسی نمی‌شمارم؛ چراکه بنیاد آنها هوس و نادانی است و اگر رشتهٔ کار را به دست این هوسها و نادانیها بسپاریم، زبان را پاک از سامان انداخته، دچار هرج و مرج سختی خواهند گردانید.» (کسروی، ۱۳۳۴: ۲)

او اعتقاد داشته است که برای پیشرفت شایان روند اصلاح زبان فارسی، ناگزیر، باید دو نکته رعایت شود:

الف) اصلاح زبان بر اساس شناخت علمی انجام گیرد. وی می‌گوید: «زبان، یک موضوع

علمی است و چاره آن نیز باید از روی علم کرده شود.» (همان: ۳)
 (ب) اصلاح زبان از طریق سازمانی رسمی صورت گیرد. کسروی در این باره می‌نویسد:
 «چیزی که هست باید در این موضوع مهم (اصلاح زبان)، دست وزارت فرهنگ در کار باشد.
 امروز، دانشمندی که آهنگ نوشتن کتابی در فارسی می‌کند، نخستین مانع کار او، حال کنونی
 زبان فارسی است...؛ سختی مهم دیگر، موضوع اصطلاحات علمی و فنی است که پاک بی‌تکلف
 است و هر نویسنده‌ای، گنج کار آنها خواهد ماند...». «اصطلاح» نامگذاری است و پیداست که نام
 را باید یک تن بگذارد و امروز، جز وزارت فرهنگ نمی‌تواند بود.» (همان: ۱۴)

ج- ۶-۱-۱- شروط کسروی

کسروی هرگونه اصلاح زبان فارسی را درگرو شرطهایی دانسته است که عبارتند از:
 ۱. پرهیز از کوششهای بیهوده برای یافتن برابری فارسی برخی از کلمات عربی در فارسی
 که صورت فارسی آنها از بین رفته است؛ مانند: اما، لیکن، فرش، کتاب و سفر.
 ۲. وظیفه جانشین‌سازی برای واژگان عربی را نویسندگان پرمایه برعهده گیرند و دیگران از
 آنان پیروی کنند. (همان)
 ۳. پرهیز از شتاب نابجا.
 ۴. کار زبان با کلمه ساختن درست نمی‌شود؛ از این رو، مگر در اصطلاحهای علمی، باید از
 ساختن کلمه خودداری شود. چاره این است که ببینیم مردم در هر معنایی از چه کلمه‌ای
 استفاده می‌کنند، ما هم آن کلمه را به کار ببریم.

کسروی نکته فوق را بسیار بااهمیت می‌شمارد و می‌گوید: برای نمونه، اگر بخواهیم کلمه
 «تماماً» را در عبارت «خانه تماماً سوخته» به فارسی تبدیل کنیم، نباید بر اساس پندار خویش یا
 از روی سنجش (گرتهداری) برای آن کلمه، برابر فارسی بسازیم و مثلاً عبارت را این‌گونه
 بگوییم: «خانه همگی سوخته»، بلکه باید در کتابهای گوناگون جستجو کنیم و ببینیم که پیش از
 درآمیختن فارسی با عربی، به جای این کلمه، چه کلمه‌ای کاربرد داشته است. بدین ترتیب، اگر
 نگاهی به گلستان سعدی بیندازیم، می‌بینیم که گذشتگان، به جای آن کلمه، از کلمه «پاک»
 استفاده می‌کرده‌اند: «دزدان خفاجه بر کاروان زدند، پاک بردند» (سعدی ۱۳۸۷: ۱۴۳)
 وی همچنین با انگشت نهادن بر نکته مهم دیگری می‌گوید: «نباید کلمه‌ها را از فرهنگها
 برداشت؛ زیرا گذشته از آنکه فرهنگ‌نویسان صد اشتباه دارند و گفته‌های آنان درخور اعتماد

نیست، و آنگاه بیشتر کلمه‌هایی که آنان یاد کرده‌اند کلمه‌هایی است که از میان رفته و معنی‌های آنها فراموش گردیده که دیگر نباید آنها را به کار برد. گذشته از همه اینها، کلمه‌ای که از فرهنگ برمی‌داریم، اگر هم معنی آن را بدانیم، چگونگی به کار بردن و جمله‌بندی را نخواهیم دانست و از این جهت نیز دچار اشتباه خواهیم گردید.» (همان: ۶ - ۱۴)

البته، کسروی گاهی خود نیز به این شرطها پایبند نمی‌ماند؛ برای مثال، به جای واژه‌های رایج «ضد»، «حقیقت» و «سلام»، به ترتیب، از کلمه‌های چون «آخشیج»، «آمیغ» و «پاک‌زی» استفاده می‌کند. او همچنین، برخلاف شرط چهارم خود، به ساخت واژه تازه پارسی پرداخته است؛ برای نمونه، می‌توان به این واژه‌ها اشاره کرد: «شاوید» (به معنای شکایت کردن)، «پهل» (بر وزن "شکر" و به معنای شک)، «پرگ» (در برابر اجازه)، «تاهیدن» (معادل محاکمه)، «سات» (به معنای صفحه)، و «شدسیدن» (به معنای احساس از راه یکی از حواس پنج‌گانه).

ج-۷- محمد مقدم: (۱۲۸۷-۱۳۷۳ ش.) وی پس از تحصیلات مقدماتی در ایران، برای گذراندن تحصیلات عالی به آمریکا رفت، و در آن کشور، در دانشگاه پرینستون، تا مقطع دکتری رشته زبان‌شناسی به ادامه تحصیل پرداخت. پس از بازگشت، در سال ۱۳۳۳، با همکاری ذبیح بهروز و صادق کیا (از دیگر سره‌گرایان زمانه) انجمن «ایرانویج» را تشکیل دادند و مجموعه‌هایی به نام «ایران کوده» را منتشر کردند. شایان ذکر است که بیشتر دیدگاه‌های زبانی او و دیگر سره‌گرایان زمانه در ایران کوده منتشر می‌شده است. (کلک ۱۳۷۵: ۸۰۸)

گرایش مقدم به سرهنویسی تا اندازه‌ای بوده که حتی ریشه نام و نام خانوادگی خود را نیز فارسی پنداشته و گفته است: ریشه «محمد مقدم» از زبانهای ایرانی است و این نام را باید به صورت «مهمید مُقدم» نوشت.

ج-۷-۱- مقدم و سره‌گرایی: محمد مقدم، به عنوان یکی از سره‌گرایان افراطی، از جمله کسانی بوده است که اطلاعات دقیق زبان‌شناسی داشته و به پشتوانه این اطلاعات، به مخالفت با واژگان بیگانه برخاسته و جانشین‌سازی واژگان تازه فارسی را پیشنهاد کرده است. البته، دشمنی مقدم با واژگان بیگانه فقط منحصر به واژگان عربی نیست، بلکه او با همه واژگان بیگانه - از همه زبانها - مخالف بوده است. وی در این باره می‌نویسد: «گاهی برخی گمان می‌کنند در واژه‌های بیگانه، یک معنای سحرآمیزی نهفته است که در واژه‌های فارسی نیست. این از آمختگی و آشنایی با واژه‌های بیگانه سرچشمه می‌گیرد؛ به ویژه آنکه واژه‌های بیگانه همیشه تاریک‌تر و کش‌دارتر نمود می‌کنند.» (مقدم ۱۳۴۱: ۲۰) او بارها گفته است: هدف من از

سره‌گرایی دشمنی با زبان عربی نیست؛ بلکه می‌خواهم زبان فارسی را زودفهم‌تر، پیشرفته‌تر، و زیباتر کنم تا فراگیری آن آسان‌تر شود. (همان: ۲۱)

بدین ترتیب، مقدم معتقد است که باید واژگان بیگانه را بیرون ریخت و به جای آنها، با دو روش ترکیب و اشتقاق، به ساخت واژگان تازه فارسی پرداخت. با این حال، او گوشزد می‌کند که با همه واژگان بیگانه نباید به یک‌گونه برخورد کرد. به نظر وی، از آنجا که زبان عربی از زبانهای ایرانی گرفته شده است، «واژگانی چون: هوا، وقت، وصل، فصل، مرکز، عطر، عشق، سحر و...، چون ریشه ایرانی دارند و کم‌وبیش صورت ایرانی خود را نگاه داشته‌اند، آسیبی به یک‌دست بودن زبان فارسی نمی‌زنند؛ ولی واژه‌های تهویه، موقت، متصل، منفصل، متمرکز، معطر، معشوقه، مسحور و...، که فراورده‌های دستگاه صرف عربی هستند و با ساختمان واژه‌های فارسی هماهنگ و سازگار نیستند، نباید باری بر دوش زبان ساده فارسی بشوند.» (همان: ۲۲)

مقدم همچنین معتقد است عمل ساخت واژه را باید با ساخت واژه‌های علمی و فنی آغاز کرد؛ زیرا توده مردم، در صورت نیاز، خود می‌توانند به ساخت واژه‌های عادی و روزمره بپردازند. او می‌نویسد: «در فارسی نداشتن واژه‌های علمی و فنی امروزین است، و از میان برداشتن این کاستی، تنها از دست کسانی ساخته است که با اصل‌های علمی واژه‌سازی آشنا باشند، مایه‌های زبان را بدانند و از طرز به کار رفتن و به کار انداختن آنها آگاه باشند.» (همان: ۱۱)

با وجود این، گروهی معتقدند باید عمل ساخت واژه‌های نو را به توده مردم سپرد تا ذوق جمعی گویندگان زبان درباره درستی یا نادرستی و زیبایی یا نازیبایی واژه‌ها داوری کند. از دیدگاه مقدم، دو نهاد فرهنگستان و دانشگاه صلاحیت اقدام به ساخت واژگان علمی را دارند. به نظر می‌رسد که او از معتقدان راستین فرهنگستان بوده، ولی همواره افسوس می‌خورده که فرهنگستان به دست کسانی افتاده است که اساساً هیچ اعتقادی به واژه‌سازی ندارند؛ بنابراین با هدف جلوگیری از واژه‌سازی، تظاهر به این کار می‌کنند و در مسیر پیشرفت واژه‌سازی وقفه ایجاد می‌نمایند. وی در این باره می‌گوید: «از چندی پیش، کسانی که بیدار و آگاه بودند کوشش خود را برای پیشبرد زبان فارسی آغاز کردند، چون زمامدار کشور نیز پشتیبان این جنبش بود، بدخواهان که کارهای فرهنگی کشور را در دست داشتند و برای نگاه داشتن پایه خود ناگزیر از پیروی و گوش دادن به فرمانهای او بودند، چاره کار را در این جستند که با در دست گرفتن فرهنگستان ایران، به صورت ظاهر برای پیشبرد زبان فارسی، ولی در باطن برای کارشکنی بنیادگذاری شده بود، جلوی گسترش زبان را بگیرند... چنانکه دیدیم، همین که او (رضاشاه)

رفت، بیشتر فرهنگستانیان از کرده خود توبه کردند و از کارشکنیها که کرده بودند شادیهها نمودند.» (همان: ۸)

سرانجام اینکه او نظر خود را دربارهٔ واژه‌هایی که تازه ساخته شده‌اند این‌گونه می‌آورد: «بی‌گمان، نخستین‌بار که بخواهیم این واژه‌های تازه‌ساز را به کار ببریم، به گوشمان سنگین و ناگوار خواهد آمد. گوش، باید به واژه‌ها آمخته شود و پس از آنکه آمخته شد، این واژه‌ها همان روانی واژه‌هایی را که از بچگی به آنها آشنا شده‌ایم پیدا می‌کنند. بیست سال پیش که می‌خواستیم ستاد ارتش بگوییم، دشوار بود؛ ولی اکنون در سراسر ایران، تنها یکی دو نفر پیدا می‌شوند که روی این را دارند که ارکان حرب بگویند.» (همان: ۲۰)

ج-۷-۲- دیدگاه مقدم دربارهٔ واژه‌های دساتیری: کسانی مانند کسروی از واژگان دساتیری استفاده می‌کرده‌اند، اما هیچ اشاره‌ای به دساتیری بودن این واژگان نمی‌نمودند؛ حال آنکه مقدم دیدگاه خود را دربارهٔ واژه‌های دساتیری آشکارا بیان کرده و حتی آگاهیهای سودمندی در زمینهٔ دساتیر به دست داده است. او حمایت همه‌جانبه‌ای از جریان واژه‌سازی در بخشهایی از دساتیر به عمل آورده و خطاب به کسانی که نادیده و نادانسته به مخالفت با این واژگان برخاسته‌اند گفته است: «تا کی باید به این مدعیان یادآور شد که نه تنها واژهٔ تیمسار و واژه‌های دیگر دساتیر، بلکه هر واژهٔ دیگری که در زبان فارسی یا در هر زبان دیگر که در گذشته به کار رفته یا اکنون به کار می‌رود ساخته و برساختهٔ گویندگان و نویسندگان آن زبانهاست؟! هیچ واژه‌ای در هیچ زبانی از آسمان پایین نیفتاده است. میان واژه‌های فارسی، چه آنهایی که در دورهٔ باستان ساخته شده و به ارث به فارسی کنونی رسیده، چه واژه‌هایی که ساختهٔ فردوسی یا زبیدهٔ فکر ناصر خسرو یا برساختهٔ نویسندهٔ دساتیر باشند، هیچ فرقی نیست و درستی و نادرستی آنها، تنها و بسته به این است که ساختمان این واژه‌ها به مایهٔ زبان و از روی اصلهایی که در زبان فارسی جاری است انجام گرفته باشد.» (همان: ۹)

در پایان شایان ذکر است:

آرمان ایده‌آلی تفکر سره‌گرایی، رسیدن به زبان ملی عاری از هرگونه واژگان غیر ایرانی بود که در کنار دست یافتن به این آرمان، دیگر اهداف جانبی آن چون وحدت ملی، جغرافیایی، زبانی، فرهنگی و... نیز محقق می‌گردد. کاملاً آشکار است که اگر این هدف به‌درستی و بدون تعصب با بهره‌گیری از دانش روز و اطلاع کامل از دانش گذشته (آثار علمی و ادبی بزرگان گذشته) در پیش گرفته شود، نتیجهٔ آن دست یافتن به زبانی پخته و پرورده خواهد بود که از

واژگان و اصطلاحات بیگانه خالی است و سرشار از حسّ ملی و واژگانی وطنی است. اما صد افسوس که آنان که با عرقِ ملی به کنار زدن واژگان بیگانه و انتخاب واژگانی اصیل فارسی به جای آنها پرداخته‌اند، هر کدام جداگانه و با سلیقه شخصی به این امر مهم پرداخته و می‌پردازند که نتیجه کار، ساخته شدن چندین واژه جدید به جای یک واژه بیگانه و سردرگمی دیگران در کاربرد واژه‌ها می‌باشد. اگر سره‌گرایی با هنجاری درست و قانونمند پیش رود و همه دست اندرکاران با یکدیگر متحد و همفکر و در یک جبهه قرار گیرند، مطمئناً پختگی و سره‌گی زبان زودتر محقق خواهد شد و یکدست بودن کار واژه‌سازان سبب می‌گردد تا سریعتر در اجتماع به رسمیت شناخته شود و دیگران به استفاده از این گونه واژگان ترغیب خواهند شد. از این دیدگاه، سره‌گرایی در تقویت و شکل بخشیدن، تدوین و تثبیت زبان معیار گام مهمی برمی‌دارد و رسیدن به زبان فارسی معیار عاری از واژگان بیگانه را میسر می‌سازد.

بارزترین ویژگی زبان معیار وضوح و روشنی و سادگی آن است. زبانی که می‌خواهد وسیله برقراری و استواری وحدت ملی باشد ناگزیر باید ساده و صریح و قابل فهم باشد. (سارلی ۱۳۸۷: ۷۹) حال آنکه، همان گونه که پیش از این نیز ذکر گردید، عدم هماهنگی سره‌گرایان، ساخت واژگان غیر دستوری، استفاده بعضی از سره‌گرایان از زبان داستیری، زیاده‌روی و افراط بعضی از سره‌گرایان در برخورد با واژگان بیگانه و... سبب می‌گردد در مواردی زبان سره‌گرایان خود به مراتب دشوارتر، سخت‌تر و نامفهوم‌تر از زبان غیر سره‌گرایی که نتیجه آن پیش آمدن معضل جدیدی در زبان است.

نتیجه‌گیری

زبان، آینه و نماینده فرهنگ مردمی است که آن را برای بیان افکار خود به کار می‌برند و با توجه به ارزش ذاتی زبان که به منزله مهمترین وسیله ارتباط و عامل صورت بخشیدن اندیشه است و با در نظر گرفتن اینکه اساس هویت ملی ما را می‌سازد، ارزشی دو چندان می‌یابد. خصیصه مهم زبان، تغییر و تحول پیوسته آن است. با در نظر گرفتن این خصیصه، مطالعات ما نیز بر روی زبان همواره باید ادامه داشته باشد و چه بسا، لحظه‌ای غفلت سبب گردد که ما با زبانی مواجه شویم که با زبان مادری مان فرسنگها فاصله دارد. از سوی دیگر در پیمودن این مسیر، هیچ‌گاه نباید توقع داشت که یک شبه ره صد ساله پیمود؛ چرا که شتابزدگی در این امر سبب خواهد شد، زبان از پختگی و ژرفی و استواری بی بهره ماند.

- سره‌گرایی، به عنوان پدیده‌ای زبانی، از آنجا که تأثیر مستقیم آن بر بسیاری از جنبه‌های اجتماعی، اعتقادی، فرهنگی، سیاسی و ... به طور آشکار دیده می‌شود، باید مورد توجه موشکافانهٔ روانشناسان، جامعه‌شناسان و پژوهشگران حوزهٔ سیاست، فرهنگ و زبان قرار گیرد.

- با مطالعهٔ دقیق آثار سره‌گرایان در می‌یابیم که سره‌گرایان شامل دو دسته‌اند: نخست کسانی که صرفاً به جایگزینی واژگان می‌پرداختند و سعی می‌کردند از واژگان ناب گذشته فارسی بیشتر بهره‌برند و به ساخت واژهٔ جدید نپرداخته‌اند. از جملهٔ این کسان به حکمت و آزادمرغه‌ای می‌توان اشاره کرد. دستهٔ دوم کسانی همچون بهروز، کسروی و محمد مقدّم که در کنار جایگزینی واژگان و استفاده از واژگان گذشتهٔ فارسی، در صورت نیاز به ساخت واژه‌های جدید نیز پرداخته‌اند.

- اگر چه نیت درونی سره‌گرایان خدمت به زبان و نجات آن از در آمیختگی با واژگان بیگانه است، اما زیاده‌روی و افراط در آن صدماتی جبران‌ناپذیر به زبان وارد می‌کند.

- اگر چه اکثر سره‌گرایان خود نیز اذعان دارند که نباید واژگانی را که قرن‌ها پیش وارد زبان شده‌اند و به نوعی شناسنامه ایرانی گرفته‌اند، از زبان خارج کرد، اما در عمل کم نیستند کسانی همچون کسروی، که سعی کرده در مقابل واژگان کاملاً عادی هم واژه‌سازی کند. (به عنوان مثال، وی «سات» را در مقابل واژه «صفحه» ساخته است.)

- زبان مقوله‌ای بسیار پیچیده و پر شاخ و برگ است. بی‌گمان توجه بیش از حد به مبحث سره‌گرایی ما را از دیگر جنبه‌های زبانی غافل خواهد کرد و ضربه‌ای سخت بر پیکره زبان ما وارد خواهد شد.

منابع

- آربین‌پور، یحیی. ۱۳۸۲. از صبا تا نیما. تهران: زوآر.
- آزاد مراغه‌ای، ابوالقاسم. نامه پارسی (مجله). ش ۱-۱۲.
- انوری، حسن. ۱۳۸۷. فرهنگ اعلام سخن. تهران: سخن.
- بهروز، ذبیح. ۱۳۳۴. فرهنگ کوچک تازی - پارسی.
- جلال‌الدین میرزا. ۱۳۵۵. نامه خسروان. تهران: چاپخانه بیست و پنجم شهریور.
- حکمت، علی‌اصغر. ۱۳۳۰. پارسی نغز. تهران: بی‌نا.
- خامه‌ای، انور. ۱۳۶۸. چهار چهره (خاطرات و تفکرات درباره نیما یوشیج، صادق هدایت، عبدالحسین نوشین و ذبیح بهروز). تهران: کتاب‌سرا.
- دساتیر آسمانی. ۱۳۰۵ ق. چاپ سنگی. هندوستان: مطبعه دت پرشاد.
- سارلی، ناصرقلی. ۱۳۸۷. زبان فارسی معیار. تهران: هرمس.
- سعدی، مصلح‌الدین. ۱۳۸۷. گلستان سعدی. به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- صدر هاشمی، محمد. ۱۳۲۹. تاریخ جراید و مجلات ایران. اصفهان: چاپخانه راه نجات.
- کسروی، احمد. ۲۵۳۶ (۱۳۵۶). در پیرامون ادبیات. چاپ سوم. تهران: نشر و پخش جار.
- _____ . ۱۳۷۴. راه رستگاری. تهران: پایدار.
- _____ . ۲۵۳۶ (۱۳۵۶). زبان پاک. چاپ چهارم. تهران: پایدار.
- _____ . ۱۳۳۴. زبان فارسی و راه رسا و توانا گردانیدن آن. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- _____ . ۱۳۴۰. ورجاوند بنیاد. چاپ سوم، تهران: علمی.
- مقدم، محمد. ۱۳۴۱. زبان فارسی. تهران: باشگاه مهرگان.
- ملافیروز. ۱۳۰۵ ق. فرهنگ دساتیر. چاپ سنگی. هندوستان: مطبعه دت پرشاد.
- مؤمنی، محمدباقر. ۱۳۵۴. ادبیات مشروطه. تهران: گلشایی.
- یزدانیان، حسین. ۱۳۵۷. نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی. تهران: سپهر.
- یغمای جندقی، رحیم. ۱۳۶۲. مجموعه آثار (مکاتیب و منشآت). سید علی آل‌داود. تهران: توس.

مقالات:

- اصیل، حجت‌الله. ۱۳۷۶. «سره‌نویسی»: فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی). به سرپرستی حسن انوشه، جلد ۲، صص ۸۱۵ - ۸۱۷. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بیگدلی، محمدرضا. «احوال و افکار ذبیح بهروز». ماهنامه کلک. شماره ۱۰۰. دوره جدید. شماره ۶ صص ۳۳ - ۴۲.
- پورداد، ابراهیم. ۱۳۶۷. «آذر کیوان»: دایرة المعارف بزرگ فارسی. تهران: نشر مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خاتمی، احمد. ۱۷ آبان. ۱۳۸۵. «جریان‌های مهم ادبی معاصر ایران». سال اول. شماره ۱. نشریه رسالت.
- داوری اردکانی، نگار. ۱۳۸۶. «نگاهی زبان‌شناختی به پدیده سره‌گرایی». مجموعه مقالات هفتمین همایش زبان‌شناسی ایران. صص ۷۳۷ - ۷۵۶.

- دولتشاهی ، علی‌رضا. اسفند ۱۳۷۵. آزاد مراغه‌ای و نامه پارسی. جهان کتاب. سال ۲، شماره ۷ و ۸.
- رستگارفسایی، منصور. بی تا. «علی‌اصغر خان حکمت، مرد فرهنگ». نشریه فرهنگ فارس.
- کزازی، سید جلال‌الدین. ۲۵ اسفند ۱۳۸۴. «سره‌گرایی و سره‌نویسی در زمان معاصر از کجا و چگونه شکل گرفت». اطلاعات.